

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فیش منبر

امام رضا علیه السلام

رضا و رضایت



تهیه در کانال فیش منبر و مرثیه در ایتا

<https://eitaa.com/fishemenbar>

<http://www.talabeyar.ir> = عرضه در سایت طلبه یار

روزی حضرت موسی - علیه السلام - عرض کرد: خدایا بهترین خلق خود که ترا عبادت و بندگی می کند به من معرفی کن. خداوند وحی نمود: (ای موسی!) بر ساحل دریا برو، و آن شخص را خواهی یافت. موسی به آن مکان رسید، مردی را یافت که به مرض جذام و پیسی مبتلا بود، و همواره خداوند را تسبیح می کرد.

موسی - علیه السلام - از جبرئیل پرسید: آن مردی که بهترین خلق است، کجاست؟ گفت: همین مرد مریض است، الان من مأمورم چشم های او را بگیرم تو گوش بده چه می گوید. به اشاره جبرئیل دو چشم آن مرد بیرون آمد و بر صورتش افتاد.

مرد نابینا گفت: بارالها! تو خواستی از چشم بهره مندم کردی و اینک خواستی که آن را از من بگیری، ای کسی که به من نیکی می کنی و صله می رسانی!

موسی - علیه السلام - نزد آن فرد رفت و فرمود: ای بنده خدا! من مردی مستجاب الدعوه هستم، اگر دوست داری دعا کنم تا خدا دیده گانت را به تو برگرداند؟

گفت: نمی خواهم، زیرا خدا نابینایی را برایم خواسته و من راضی به رضای او هستم.

حضرت موسی - علیه السلام - فرمود: شنیدم می گفتی: ای نیکو کننده و صله رساننده! منظورت از این جملات چه بود؟ گفت: در این آبادی غیر از من، کسی خدا را

نمی‌شناسد و یا پرسش نمی‌کند (چه نیکی و صله‌ای بالاتر از این که خدا مرا با خود آشنا کرده است).

موسی - علیه السلام - شگفت‌زده شد و گفت: این عابدترین خلق خدا در دنیا است. [۲] مقام «رضایت» یکی از مقام‌هایی است که بندگان خالص شاخص خداوند به این مقام می‌رسند.

اهمیت و جایگاه ویژه‌ای که فضیلتی مانند «رضایت از خداوند» در پی دارد، با دیگر فضایل قابل مقایسه نیست. همه خوبی‌های انسان یک طرف، همه اطاعت‌هایی که انسان از خداوند متعال دارد و همه امر و نهی‌هایی که اجرا می‌کند، یک طرف، راضی بودن به قضاء الهی شدن هم یک طرف.

مشهورترین لقب امام هشتم «رضا» است. درست است که همه امامان صادق، کاظم، رضا، جواد و هادی و... بودند، ولی برای هر یک به مناسبتی لقب به خصوص تعیین گشته است.

چه کسی و چرا امام هشتم را به این لقب ملقب نموده است؟ این لقب چه پیامی برای دستداران امام هشتم دارد؟ چگونه می‌توان این لقب را در خود نهادینه ساخت؟

متن و محتوا

ابونصر بزنتی - رضوان الله تعالى علیه - می گوید: به امام جواد - علیه السلام - گفتم: گروهی از مخالفان شما می گویند: مأمون، لقب رضا را به پدرت داده است! زیرا او به ولایت عهدی راضی شد.

امام جواد - علیه السلام - فرمودند: به خدا سوگند، دروغ گفته و گناهکار شده اند. پدرم را خدای تعالی رضا لقب داده است؛ زیرا که او به خداوندی خدا در آسمانش و به رسالت رسول الله و ائمه در زمینش راضی بود.

گفتم: مگر همه پدران چینی نبودند؟ فرمود: آری. گفتم: پس چرا فقط پدرت به این لقب ملقب شده است؟ فرمود: چون مخالفان از دشمنانش مانند موافقان از دوستانش از وی راضی شدند و چنین چیزی برای پدران به وجود نیامد، لذا از میان همه به رضا ملقب گردید. [۳]

ناگفته نماند: مخالفان خواسته اند از این طریق نقصی بر آن حضرت فراهم آورند، ولی چنانکه مرور شد این لقب از جانب خدا بوده است.

در یک تقسیم بندی کلی رضایت به سه گونه تقسیم می شود

الف: رضایت از تقدیر خداوند

ب: رضایت از فعل خود

ج: رضایت از عمل دیگران

الف: رضایت از تقدیر خداوند

همه خوبی‌هایی که انجام می‌دهیم و بدی‌هایی که ترک می‌کنیم، همه این نمازهایی که ما به جا می‌آوریم، سعی می‌کنیم به کسی ظلم نکنیم، به زیارت‌ها مشرف می‌شویم و کارهای خیری که انجام می‌دهیم، فلسفه همه این‌ها چیزی جز رسیدن و تقرب به خداوند متعال و رضایت خدا از ما نیست. ولی یک شاهراه دیگر غیر از انجام این همه فعالیت برای رسیدن به رضای الهی وجود دارد که آن با سرعت بالایی انسان را به هدف می‌رساند، زحمت زیادی هم ندارد. آن شاهراه چیزی نیست جز اینکه انسان هم از خدا راضی باشد. همین که به خدا اعلام می‌کند که خدایا! از تو راضی هستم، خدا هم از او راضی می‌شود.

فضیلت‌هایی که حقیقت آن‌ها رابطه‌ای بین انسان و خداوند است، گاهی یک طرفه است مانند عبادت انسان که دیگر معنا ندارد بگوییم خدا هم انسان را عبادت می‌کند و گاهی رابطه‌ای دو طرفی است. مثلاً مؤمنین خدا را دوست دارند و خدا هم آن‌ها را دوست دارد. «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» [۱۴] هم آن‌ها خدا را دوست دارند، هم خداوند آن‌ها را دوست دارد»

حتی کسانی که شکر خدا را به جا می آورند خدا هم می فرماید: «وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ؛ و خداوند شکرکننده و بردبار است.»

وصف «رضا» از قبیل نوع دوم است. در چهار جای قرآن کریم آمده است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ؛ [۵] خداوند از آنها راضی است و آنها از خدا راضی هستند.»

در روایتی نقل شده است که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به خدای متعال عرض داشت: «خدایا! مرا به عملی راهنمایی کن که اگر انجام دهم تو از من راضی می شوی!»

خدای متعال در پی این درخواست ابتدا پاسخی کلی و مبهم به حضرت موسی - علیه السلام - داد و فرمود: رضای من در چیزی است که خوشایند تو نیست و اصلاً طاقت آن را نداری! حضرت موسی - علیه السلام - بسیار ناراحت و غمگین شد و به سجده افتاد و شروع به گریه و زاری کرد و عرضه داشت: خدایا! در میان همه بندگانت مرا به هم صحبتی خود اختصاص دادی و پیش از من با کسی سخنی نگفتی، اما مرا به عملی راهنمایی نمی کنی که مرا به رضای تو نائل گرداند؟ (لازم به تذکر است که یکی از روش های صحیح تربیتی این است که مربی وقتی می خواهد چیزی را به متربی خود تعلیم دهد، ابتدا وی را تشنه می کند تا قدر آن چیز را به خوبی بداند. شاید این

روش تعلیمی که خدای متعال درباره حضرت موسی - علیه السلام - اجرا کرد از همین نوع روش‌ها بوده باشد.)

بر این اساس هنگامی که حضرت موسی - علیه السلام - برای درخواست جدی آن عمل مستعد شد، خدای متعال فرمود: «أَنْ رِضَايَ فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي؛ [۶] به راستی که رضای من در راضی بودن تو به قضای من است.»

این بدان معناست که رضا رابطه‌ای طرفینی است. از این رو خداوند به حضرت موسی - علیه السلام - می‌فرماید: اگر تو از کار من راضی باشی و هر چه من برایت مقدر کردم، بپسندی و اظهار گله نکنی من هم از تو راضی خواهم بود.

البته رضایت هم مانند محبت «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ [۷]» برای اینکه طرفینی باشد باید مقرون به اطاعت الهی باشد.

حضرت صادق - علیه السلام - در عصر خویش رساله‌ای مفصل برای شیعیان می‌نویسند و برای شهرهای مختلف نسخه‌ای از آن را می‌فرستند. شیعیان نیز آن را در سجاده‌های خویش قرار می‌داده‌اند و پس از نماز آن را مرور می‌کرده‌اند. در این رساله آمده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ لَمْ يَصِبْ رِضَى اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ وَطَاعَةِ وَلِيٍّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ [۸]؛ و بدانید که هیچ کسی مشمول رضای خدا نمی‌شود مگر با اطاعت او و اطاعت پیامبرش و اطاعت ائمه از آل محمد صلی‌الله‌وآله.»

همچنین امیرالمؤمنین - علیه السلام - در روایتی فرمودند: «رَضِيَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَقْرُونٌ بِطَاعَتِهِ [۹]؛ رضایت خدای سبحان با فرمان برداری از او همراه است.»

در این روایت شرط رضایت خدای سبحان اطاعت از او بیان گردیده است.

گاهی خداوند بنده اش را این گونه امتحان می کند که شرایط خوبی را برای زندگی او فراهم می کند، به گونه ای که مطمئن می شود خداوند تقدیر خوشایندی برای او مقدر فرموده است؛ اما طولی نمی کشد که خدا آن ها را از بین می برد.

حضرت صادق - علیه السلام - فرزندی به نام اسماعیل داشتند که جوانی بسیار عالم، دوست داشتنی و فهیم بود تا جایی که دوستان امام گمان می کردند بعد از امام صادق - علیه السلام - ایشان امام خواهد شد. مفضل که یکی از اصحاب معروف امام صادق - علیه السلام - بود، علاقه خاصی به جناب اسماعیل داشت و معتقد بود که بعد از حضرت صادق - علیه السلام - ایشان امام می شوند؛ اما اسماعیل در جوانی از دنیا رفت. هنگامی که اسماعیل از دنیا رفت، مفضل در شهر دیگری بود و از این موضوع اطلاع نداشت. حضرت صادق - علیه السلام - یونس بن یعقوب را مأمور کردند که این خبر را به مفضل برساند. وی می گوید: «امام صادق - علیه السلام - به من امر فرمودند که نزد مفضل بروم و به او به خاطر وفات اسماعیل تعزیت بگویم و فرمود: به مفضل سلام برسان و به او بگو: مصیبت اسماعیل بر ما وارد شد و ما صبر کردیم. پس تو هم

همان گونه که ما صبر کردیم صبر کن! ما چیزی را خواسته بودیم؛ اما خدای عزوجل چیزی دیگر خواست. پس ما تسلیم امر خدای عزوجل شدیم.» [۱۰]

این ماجرا یکی از بالاترین نمونه‌های مقام رضاست. در چنین امتحانی خدای متعال برای بنده‌اش آن قدر زمینه فراهم می‌کند که او مطمئن می‌شود خدا نعمتی خاص به او داده و این نعمت پایدار است؛ اما یک مرتبه آن نعمت را از او می‌گیرد. حقیقتاً در چنین حالتی صبر کردن و راضی بودن به تقدیر الهی کار بسیار مشکلی است.

در عصر ما امام خمینی - رضوان‌الله تعالی علیه - نمونه چنین بنده‌ای بود. در ماجرای شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی، امام پس از اطلاع از ماجرا می‌فرماید: انا لله وانا الیه راجعون و کسی گریه امام را در شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی نمی‌بیند، در حالی که حاج آقا مصطفی امید امام بود و امام امید داشت که از خادمان بزرگ اسلام شود. کسب چنین مقامی کار بسیار مشکلی است گرچه سخن گفتن از آن آسان است. برای کسب این مقام انسان باید از امور کوچک و کارهای ساده شروع کند و هنگامی که نوعی گرفتاری برایش پیش می‌آید بگوید: الحمدلله! حتماً مصلحتی در این گرفتاری وجود داشته است. اگر انسان در امور کوچک تمرین رضایت کند می‌تواند رفته‌رفته در سختی‌های بزرگ صبور باشد و از کار خدای متعال رضایت داشته باشد.

زندگی امام رضا - علیه السلام - گواه روشنی از پذیرش عالمانه قضا و قدر الهی و رضایتمندی بدان بوده است. آن حضرت همان طوری که خود اهل رضایت به رضای الهی بود، دیگران را نیز بدان دعوت می کرد و می فرمود: بهترین بندگان کسانی هستند که اهل مقام رضا هستند. در روایت است که: از امام رضا - علیه السلام - درباره بهترین بندگان سوال شد. فرمودند: آنان که هر گاه نیکی کنند خوشحال شوند و هرگاه بدی کنند آمرزش خواهند و هر گاه عطا شوند شکر گزارند و هر گاه بلا بینند صبر کنند و هرگاه خشم کنند در گذرند. [۱۱۱]

جابر بن عبدالله انصاری، صحابی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در بستر بیماری افتاده و آخرین لحظات زندگی خود را می گذراند. امام باقر - علیه السلام - به عیادت او رفت و با مهربانی کنارش نشست و فرمود: ای جابر، حالت چطور است؟ جابر، پیرمردی که عمری را در رکاب پیشوایان معصوم - علیهم السلام - گذرانیده بود، عرض کرد: حال پیرمردی را دارم که پیری را بر جوانی می پسندد و مرگ را نسبت به زندگانی بیشتر دوست دارد و به بیماری نسبت به تندرستی علاقه بیشتری دارد. او می خواست این گونه بر ناملایمات شکر گزارد و بگوید که از هیچ یک از آنها نابدباری نمی کند و همواره از قضا و قدر خداوند راضی است؛ اما امام باقر - علیه السلام - سخنی فراتر از آن گفت و فرمود: «اما من آنچه را خدا بخواهد دوست دارم. اگر جوانی را بخواهد به آن علاقه مندم و اگر بیماری را بر تندرستی من پسندد، من

هم همان را می‌خواهم؛ اگر خدا مرگ مرا تقدیر کند، مرگ را دوست دارم و اگر زندگی را بر مرگ در مورد من ترجیح دهد، همان را بر می‌گزینم.» [۱۲]

ب: رضایت از عمل خود

قسم دوم رضایت، رضایت از خود است. در روایات غالباً رضایت الهی با ناخشنودی بنده از خودش تلازم دارد، بدین معنا که طالب رضای خدا از خودپسندی به دور است و همیشه از خود گله‌مند است و خود را مقصر می‌داند و از خود رضایت ندارد. اگر کسی از خود، راضی باشد و خود را بنده‌ای بی‌عیب بداند خدای متعال از او راضی نخواهد بود.

از حضرت لقمان نقل شده است که به فرزندش فرمود: «یا بُنَّیْ مَنْ یَرِدُ رِضْوَانَ اللَّهِ یَسْخَطُ نَفْسَهُ کَثِیراً وَ مَنْ لَا یَسْخَطُ نَفْسَهُ لَا یرِضِیْ بِهِ» [۱۳] ای پسر کم! کسی که رضای الهی را می‌خواهد، بر نفس خویش بسیار خشمگین می‌شود و همیشه خود را مقصر می‌دان و کسی که از خود گله‌مند نباشد خداوند از او راضی نمی‌شود»

غالباً بین دل‌خواه با خداخواه نمی‌توان جمع کرد. دل‌خواه انسان حد و مرز ندارد و از حلال خدا فراتر می‌رود؛ اما اگر کسی این ملکه را تحصیل کرد که وقتی امر بین عمل به خواست خدا و خواست دل دایر می‌شود، خواست خدا را مقدم کند، خداوند متعال اولاً به او عزت نفسی می‌بخشد که به هیچ‌کسی احساس نیاز نمی‌کند. ثانیاً همت او

را به گونه‌ای قرار می‌دهد که تمام فکر او متوجه آخرتش می‌گردد و اندیشه او از درگیری دائمی برای نقشه کشیدن برای دنیا نجات می‌یابد و خدا نیازهای او را برآورده می‌کند و دیگر از این جهت نگرانی نخواهد داشت و این دنیایی که مردم عادی عاشق آن هستند و برای رسیدن به آن نهایت تلاش خویش را به کار می‌بندند با کمال خضوع در اختیار او قرار می‌گیرد.

خداوند متعال فرموده است: «وَعَزَّتِي وَجَلَالِي وَارْتِفَاعِي فِي عُلُوِّ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا قَطَعْتُ رَجَاهُ وَ لَمْ أَرْزُقْهُ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَّرْتُ لَهُ؛ [۱۱۴] قسم به عزت و جلالم و بلندی مقامم! بنده‌ای خواست خود را بر خواست من مقدم نمی‌کند مگر این که امید او را قطع می‌کنم. از دنیا تنها همان مقداری روزی‌اش می‌کنم که برای او مقدر کردم.»

ج: رضایت از فعل دیگران

«لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْآنبيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ...» [۱۱۵] خداوند سخن آنان را که گفتند: «خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم»، شنید. به زودی آنچه را گفتند خواهیم نوشت، همچنین کشتن به ناحق پیامبران را در پرونده اعمال آنها می‌نویسیم.»

سعید بن جبیر در شأن نزول این آیات گفته است: وقتی این آیه نازل شد: «مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» [۱۶] کیست که به خدا قرض الحسنه بدهد تا خداوند آن را برای او چند برابر کند» یهودیان گفتند: ای محمد! پروردگارت فقیر و نیازمند شد و از بندگانش قرض خواست! پس خدا آیه فوق را فرو فرستاد!

آیات مزبور یهودیان معاصر رسول الله - صلی الله و آله - را به دو سبب محکوم و سرزنش می کند؛ ۱. اینکه گفتند: خدا فقیر و نیازمند است و ما ثروتمند و بی نیازیم. ۲. به ناحق پیامبران را کشتند.

آیه کریمه تأکید دارد یهودیان معاصر رسول خدا - صلی الله و آله - سزاوار عقوبت با عذاب سوزانند، زیرا مرتکب گناه و معصیت شدند و خداوند به بندگان ستم نمی کند و تصریح می نماید که این (عذاب) نتیجه کاری است که دست های شما از پیش فرستاده است.

سؤال این جاست که یهودیان زمان پیامبر (ص) نه انبیا را کشتند و نه معاصر قاتلان و مقتولان بودند، پس چرا آیه کریمه به کاری که نکردند - کشتن پیامبران - و نقشی که نداشتند، دلیل می آورد؟

پاسخ این پرسش را باید در موضوع صحبت خود یعنی رضایت از دیگران بیابیم همانگونه که سیدرضی در نهج البلاغه از امیرمؤمنان روایت می‌کند: «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٌ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَإِثْمُ الرَّضَى بِهِ» [۱۱۷]

آن کسی که به کار جمعیتی راضی باشد همچون کسی است که در آن کار با آنها شرکت کرده (منتها) آن کسی که در انجام کار باطل دخالت دارد دو گناه می‌کند: گناه «عمل» و گناه «رضایت» به آن (ولی شخصی که بیرون از دایره عمل است و به آن راضی است تنها مرتکب یک گناه می‌شود و آن گناه رضایت است).

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار بابی به این موضوع اختصاص داده و در عنوان باب می‌گوید: «إِنَّ مَنْ رَضِيَ بِفِعْلِ فَهُوَ كَمَنْ أَتَاهُ» [۱۱۸] کسی که راضی به فعلی شود همانند کسی است که آن را انجام داده است»

در دنیای مادی معمول است که رضایت به اعمال مجرمانه دیگری جرم محسوب نمی‌شود، همان‌گونه که رضایت به اعمال نیک نیکوکاران بی‌پاداش است، در تعلیمات اسلام، مسئله رضایت به کارهای نیکوکاران و بدکاران عنوان خاصی دارد و با صراحت در روایات آمده است که هرکسی به کار دیگری رضایت دهد در سلک و گروه او قرار خواهد گرفت.

در داستان کشتن ناقه ثمود (همان معجزه الهی خداوند که به پیامبرشان حضرت صالح داد) قرآن می‌گوید: همه آن قوم بر اثر عذاب الهی از میان رفتند درحالی‌که همان‌گونه که در کلام دیگری از امیرمؤمنان به آن اشاره شده، ناقه ثمود را یک نفر کشت و چون دیگران به آن رضایت دادند خداوند همگی را عذاب کرد: «وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ، فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمُوهُ بِالرِّضَا» [۱۹]

در زیارت‌نامه‌ها نیز کراراً این مطلب به چشم می‌خورد که زائر لعن و نفرین می‌کند به کسانی که جنایات یزیدیان را در کربلا را شنیدند و به آن رضایت دادند: «وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ» [۲۰]

اما روز ولادت امام رضا - علیه‌السلام - از رضا و رضایت گفتیم. خوب است در درگاه آن امام رئوف آرزویی داشته باشیم؛ آرزویی که نجات بخش است:

آرزویم نه به دل، باغ بهشت و حور است

نه مرا جنت و فردوس برین، منظور است

یا غریب الغربا پاره قلب زهرا - سلام الله علیها -

خواهش خواهش سلمانی نیشابور است

هنگامی که امام رضا (ع) به سمت مرو می آمدند بعد از نیشابور به کاروانسرای رسیدند و کاروان متوقف شد. بر اساس دستور مأمون، ماموران اجازه ارتباط گیری مردم با امام را نمی دادند تا اینکه پیرمردی عاشق امام رضا - علیه السلام - شغل و هنر خود را بهانه کرد تا امام زمان خویش را ببیند. او به بهانه اصلاح و آرایش سر و صورت امام رضا - علیه السلام - خود را به حضرت رساند و توفیق دیدار امام زمانش را به دست آورد و امام رخصت دادند و مشغول کار شد. پیرمرد هنگام آرایش موهای امام، از اشتیاق دیدن آن حضرت صحبت می کرد که یک لحظه فکر کرد: «ای کاش از امام تقاضای اجرت کند» تا این فکر به ذهنش رسید، در همان لحظه امام رضا - علیه السلام - با اشاره به سنگی که به وسیله آن قیچی خود را تیز می کرد آن را تبدیل به طلا کردند. این پیرمرد با معرفت به امام عرض کرد: ای امام رئوف، من اجرت دنیوی نمی خواهم من صباحی بیش زنده نیستم؛ چرا که عمر خود را گذرانده ام؛ من پیراهنی از شما می خواهم که با آن نماز خوانده اید و عبادت خدا را کرده اید تا کفتم باشد و خداوند به واسطه آن عذاب و فشار قبر را از من بردارد.

امام رضا - علیه السلام - دستور دادند که یکی از لباس هایشان را به پیرمرد بدهند، در این لحظه پیرمرد به ذهنش رسید تا درخواست دیگری داشته باشد پس گفت: ای مولا! من از سکرات موت می ترسم و بزرگواری کنید و لحظه مرگ در کنار من باشید که امام پذیرفتند.

پیرمرد با خوشحالی لباس و وسایل سلمانی خود را بدون نگاه به سنگ طلا برداشت و خداحافظی کرد. آن حضرت فرمودند: سنگ طلایت را بردار ما آنچه را که دادیم پس نمی‌گیریم.

(این خاندان، خاندان کرم هستند تا کسی را راضی نکنند دست از بخشش و کرم بر نمی‌دارند مخصوصاً که لقب رضا - علیه‌السلام - را خداوند متعال به ایشان عنایت فرموده است.)

روزی اطرافیان امام دیدند حضرت رضا - علیه‌السلام - فرمودند: «لیک لیک لیک» و بعد از آن هرچه به دنبال آن حضرت گشتند ایشان را نیافتند تا اینکه آن حضرت آمد و ماجرای این پیرمرد سلمانی را تعریف کردند و فرمودند اکنون لحظه جان دادن او بود. من هم بر بالینش حاضر شدم تا به آسانی جان داد. [۲۱]

[۱]. روش داستانی.

[۲]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۲۴.

[۳]. علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۳۷، باب ۱۷۲.

[۴]. مائده/۵۴.

[\[٥\]](#). مائده / ١١٩ و توبه / ١٠٠ و مجادله / ٢٢ و بينه / ٨.

[\[٦\]](#). كليات حديث قدسي، ص ١٥٨.

[\[٧\]](#). آل عمران / ٣١.

[\[٨\]](#). بحار الانوار، ج ٧٥، ص ٢٢١.

[\[٩\]](#). تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ١٨٢.

[\[١٠\]](#). كافي، ج ٢، ص ٩٢.

[\[١١\]](#). تحف العقول، ص ٤٤٥.

[\[١٢\]](#). مسكن الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد، ص ٨٧.

[\[١٣\]](#). بحار الانوار، ج ٦٧، ص ٧٨.

[\[١٤\]](#). بحار الانوار، ج ٦٨، ص ١٤٤.

[\[١٥\]](#). آل عمران / ١٨١.

[\[١٦\]](#). بقره / ٢٤٥.

[\[١٧\]](#). نهج البلاغه، حكمت ١٥٤.

[\[١٨\]](#). بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩٧، ص ٩٤.

[\[١٩\]](#). بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٦٨، ص ٢٤١.

[\[٢٠\]](#). تهذيب الحكام، ج ٦، ص ١١٤.

[\[٢١\]](#). همای سعادت، همائی واعظ، ص ١١٥.